

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

بحث در طایفه‌ی ثانیه بود از طوایفی که باقی مانده برای اثبات اشتراط وجوب امر به
معروف و نهی از منکر به تأثیر و قبول طرف مقابل. این روایات مضمونش این بود که
تعرض بما لایطیق و ما لاطاقة له یا تعرض به آنچه که لایدرک یا لایدرک، این منهی است
یا کار عاقلانه‌ای نیست، لیب و عاقل آن را انجام نمی‌دهد. پس از این روایات استفاده
می‌شود که شارع که امر فرموده به امر به معروف و نهی از منکر مراد او این موارد
نیست که با امر و با نهی، طرف تأثیری در او نمی‌کند بعد از آن که معنای امر عبارت
است از واداشتن و معنای نهی عبارت است از منجر کردن، ... این‌جاها که اثر ندارد
واداشتن نمی‌شود تحقق پیدا کند یا منجر کردن نمی‌شود تحقق پیدا بکند. این تقریب
استدلال بود.

به این استدلال مناقشاتی هست مناقشه‌ی اول این که اسناد این روایات گفتند محل
اشکال است که دیروز این را مطرح کردیم و پاسخ دادیم که حداقل بعضی از این روایات
سندش تمام هست همان روایت کافی، حالا نمی‌گوییم سند تمام است به این شکل عرض
نمی‌کنیم، یعنی صدورش تمام است به خاطر شهادت کلینی رضوان الله تعالی علیه.

و اما مناقشه‌ی ثانیه:

مناقشه‌ی ثانیه این هست که چرا شما می‌فرمایید در موارد عدم پذیرش و عدم تأثیر، امر
امکان ندارد که این تعرض به ما لایطیق، مگر امر یعنی چه؟ امر درست است در بعضی از
کلمات آمدند معنا کردند به وادار کردن، اما این وادار کردن معنای واقعی امر نیست، این
هدف و انگیزه و داعی معمولاً این است، اما امر این است که بگویی إفعل، بگویی لاتفعل،
بگویی افعَل امر است، لاتفعل نهی است. منتها این إفعل و لاتفعل را تارةً انسان به داعی
واداشتن شخص به یک کاری، تارةً نه، به داعی امتثال امر مولا، حالا هدفش از این گفتن
هر چه هست، مولا از این امر کردن من و نهی کردن من هدفش این است که او واداشته
بشود، یا هدفش این است که اتمام حجت بر او بشود، یا هدفش این است که تأکید بشود،
هر چه می‌خواهد باشد من به داعی امتثال امر مولا، که می‌گوید مُر بالمعروف، می‌آیم
می‌گویم صلّ، می‌گویم صُم، حالا می‌خواهد او واداشته بشود می‌خواهد واداشته نشود. اگر
بگوییم در حقیقت و ماهیت امر افتاده واداشتن، این استدلال ممکن است تمام باشد اما
اگر بگوییم نه در حقیقت امر و نهی این نیفتاده، معمولاً انگیزه‌های فردی بر امر و نهی
واداشتن است ولی در معنای آن این نیفتاده، متقوّم به این نیست، امر یعنی این که نسبت

بأسیه را متوجه مخاطب بکنیم، آن مأمور بکنیم. و نهی این است که نسبت زجریه را متوجه آن منهی بکنیم این معنای آن هست، حالا داعی معمولاً چی هست؟ این است آن جا وادارش کند آن جا منزجر بشود.

گاهی هم نه امر و نهی به رجاء این است نه حتماً می‌داند واداشته می‌شود به رجاء این است و این مطلب علاوه بر این که به حسب ارتکاز و لغت یک امر واضحی است که این چنین است، این شهادت می‌دهد بر این که مطلب این چنین است امر به عصات و نهی از عصات، ... شارع مقدس آیا ضم و صلّ، خطابش به عصاتی که می‌داند آن‌ها امثال نخواهند کرد، شامل آن‌ها می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر معنای آن واداشتن باشد و متقوم این باشد ... در مواردی که شارع می‌داند این‌ها عصات هستند چه جور امر را متوجه آن‌ها می‌کند؟ چه جور نهی را متوجه آن‌ها می‌کند؟ پس بنابراین خود واداشتن، این نیفتاده در معنا، بله داعی است. داعی تارةً واداشتن است، گاهی رجاء واداشته شدن است گاهی نه داعی هیچ کدام از این‌ها نیست، اتمام حجت است و امثال این‌ها.

س: ...

ج: این روی مبانی مختلف است اگر ما بگوییم انحلالی است که هر کسی فلذا امثال‌های مختلف دارد... هر کسی ... بله، اما اگر بگوییم نه انحلالی نیست بله حالا جایی که می‌داند هیچ کسی امثال نمی‌کند، هیچ کس امثال نمی‌کند.

س: ...

ج: بله یک ازمناه‌ای که هیچ کس امثال نمی‌کند.

س: ...

ج: نه آن‌هایی که برای امام معصوم نباشد درست؟ برای سایر مردم باشد هیچ کسی امثال نمی‌کند برای خانم‌ها است مثلاً، آن هم در ازمناه دیگری، شما بگویید معصومه‌ای هم در آن نباشد برای غیر آن.

پس بنابراین این شهادت می‌دهد که این مطلب ناتمام است هم وجداناً و ارتکازاً و هم به شهادت این که نمی‌شود انکار کرد که در آن موارد عصات تکلیف دارند، مأمورند آن‌ها به این واجبات و منهی هستند از محرمات، این‌ها پس خطاب نسبت به آن‌ها هم هست و حال این که شارع می‌داند که این‌ها لایتنهون و لایأتمرون، پس بنابراین استدلال به این طایفه تمام نیست که فرموده است لایطیعون، نه این جا طاقت هست مگر طاقت چی هست؟ ... می‌تواند به او بگوید انجام بده یا ترک بکن، و ممکن است که شارع که این را واجب فرموده است که به شما می‌گوید بگو، همه جا بگو، ممکن است بخاطر همین باشد که اتمام حجت بر آن‌ها بشود و همانطور که قبلاً گفتیم ممکن است وجه آن این باشد که شارع احتیاطاً می‌گوید شما همه جا بگو، چون اگر بخواهد بگوید هر جا علم داری، هر جا اثر می‌کند، ما ممکن است خطا بکنیم. شارع می‌گوید شما کار به این کارها نداشته باشید شما بگو، احتمال می‌دهید مگر دلیلی بیاید تقیید بکند باین اشکالی ندارد که شارع روی این مطلب بیاید حکم عام جعل بکند؛ بگوید چه تأثیر بکند چه تأثیر نکند از دیدگاه شما، چه تأثیر داشته باشد و چه تأثیر نداشته باشد من می‌گویم اگر دلیلی بر تقیید پیدا کردیم تقیید می‌کنیم و الا لابس به این که شارع چنین مطلب را بفرماید. بنابراین به این طایفه ما نمی‌توانیم استدلال کنیم برای اشتراط به تأثیر و قبول طرف مقابل.

س: ...

ج: بله همان که دیروز عرض می‌کردیم برای این بود که این شبهه را نفرمود. می‌گفتم طاقت عرفیه این روایات را می‌گوید.

س: ...

ج: نه اعم است طاقت عرفیه را هم این می‌گیرد. بله اگر طاقت یعنی این که امکان اصلاً ندارد، نمی‌شود، آن بنا بر این که تکالیف مشروط به قدرت هست ... بله، نمی‌شود. اما این حرف این است که نه عرفاً، طاقت عرفی ندارد.

و اما طایفه سوم:

طایفه سومی که به آن استدلال شده است، می‌گوییم شده است از باب این که مثلاً فقها این را در این باب ذکر کردند یا محدثین در ذیل همین باب این روایت هم نقل کردند لایذ نظرشان این بوده که این‌ها هم دلالت بر این مطلب می‌کند، این روایتی است که حاجی نوری قدس سره در مستدرک، در همین باب از کافی شریف نقل فرموده:

«ثَقَّةُ الْإِسْلَامِ فِي الْكَافِي عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يُخَذِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ (یا من یخاف تکذیبه) وَ لَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ (یا یخاف منعه) وَ لَا يَعِدُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ لَا يُقَدِّمُ عَلَى مَا يَخَافُ قُوَّتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ».

... روایت مبارکی است که در آن توصیه‌های ارزشمندی شده است از موسی بن جعفر سلام الله علیهما، «يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يُخَذِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ»، کسی که خوف این دارد که بگوید دروغ می‌گویی تکذیبش می‌کند، اصلاً حرف را برایش نقل نمی‌کند چرا آدم عاقل برود به کسی می‌داند بعداً خواهد گفت که تو دروغ می‌گویی حرفت درست نیست اصلاً چرا برود حرف را برایش نقل بکند آدم عاقل این‌جا نباید حرف را نقل بکند یک مبلغ هم وقتی حرفی را می‌زند که مردم، یک حرفی است که مردم آن را هضم نمی‌کنند، تکذیب می‌کنند اصلاً نباید بگوید. ... این یک.

«وَ لَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ»، از کسی که ترس این را دارد که چیزی را از او بخواهد منع می‌کند و نمی‌دهد استنکاف می‌کند. ... عاقل اصلاً نباید برود از چنین آدمی چیزی بخواهد، چرا؟ برای این که این‌ها همه مصادق آن خواری و مذلت هست.

«وَ لَا يَعِدُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ»، چیزی که قدرت بر انجام آن ندارد را هیچ وقت وعده به آن نمی‌دهد نه به بچه‌هایش و نه به دیگران، نه وقتی می‌خواهد یک نمایندگی بگیرد یک منسبی بگیرد بی‌خود برود به مردم بگوید من چه کارهایی می‌کنم خودش هم می‌داند نمی‌تواند بکند «وَ لَا يَعِدُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ»، عاقل «وَ لَا يَعِدُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَ لَا يُقَدِّمُ عَلَى مَا يَخَافُ قُوَّتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ»، کاری که می‌ترسد در اثنا ناتمام بشود از انجام آن، این اصلاً اقدام به آن کار نمی‌کند و مغرور نمی‌شود، پس کسی باید یک کاری را اقدام بکند که می‌داند و امارات عقلایی به او می‌گوید که تو این کار را به نهایت می‌توانی برسانی، انجام می‌توانی بدهی. ... اما در جایی که واقعاً خوف عقلایی دارد که این را نمی‌تواند به پایان برساند و وسط کار عاجز می‌شود از انجام این کار، این نباید اقدام بر آن کار بکند. ... این‌ها توصیه‌های حکیمانه‌ای است که از امام موسی بن جعفر سلام الله علیه نقل شده است.

حالا در این جا محل استدلال این است «وَلَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ». تقریب استدلال این است که امر و نهی یک نحو درخواست و سؤال است از فاعل منکر یا تارک معروف، ... وقتی که می بینی پذیرش ندارد او، حضرت می فرماید آن جایی که ترس این را داری که منع می کند نگو، به طریق اولی آن جا که می دانی منع می کند بالأولویة القطعیة دلالت می کند. پس یک صغری و یک کبری، می گویم امر و نهی در حقیقت سؤال کردن است، و در این روایت منع شده از سؤال کردن در مواردی که خوف منع است، نه قطع به منع است، خوف منع است. پس به طریق اولی دلالت می کند در جایی که نه خوف است بلکه علم به منع است و یا می دانی که او منع خواهد کرد و انجام نخواهد داد حضرت می فرماید که عاقل چنین کاری را نمی کند. ... وقتی عاقل این کار را نمی کند شارع می شود به کار غیر عاقلانه امر کرده باشد؟ شارع به کار غیر عاقلانه امر نمی کند. پس جایی که ما می دانیم اثر ندارد شارع نمی فرماید به ما که مُر بالمعروف و انه عن المنکر. این تقریب استدلال.

س: ...

ج: نه ببینید آن که گفتند که سؤال در مقابل امر، این ها اصطلاح است. درست؟ اما معنای لغوی سؤال، همه ی این ها چیه؟ سؤال هست، درخواست است، حالا درخواست، درخواست لغوی، گاهی به شکل امر است گاهی به شکل تقاضا است این درخواست است این عبارت که «وَلَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ» حالا مستدل دارد این جوری می گوید می گوید آقا همه ی این ها سؤال است، درخواست است، طلب است، این لایسأل یعنی لا یطلب، امر هم گفتند طلب فعل است دیگر، نهی هم طلب ترک است سؤال هم طلب است حالا این فعلاً تقریب استدلال به این شکل، پس این هم کسانی که این روایت را هم در این باب آوردند؛ در باب اشتراط به تأثیر، لابد تقریب استدلال شان برای استدلال به این طایفه این می شود که عرض شد.

س: ...

ج: نه در جایی که می دانیم واقعاً اثر ندارد که این طریقی است، این علم ما طریقی است، اثر ندارد. ... شارع در جایی که اثر، این جور داریم می گویم جایی که شما می دانید می گوید عاقل این کار را نمی کند. پس شارع نمی آید حکم جعل بکند بگوید از شما می خواهم امر بکنید در جایی که اثر ندارد چون عاقل که این کار را نمی کند.

و إن شئت قلت: که فرقی بین سؤال و مباحثی و واسطه ای نیست. در مواردی که شارع به ما می گوید امر بکن امر به امر، امر به ذلك الشيء است دیگر، در اصول یک بابی داریم که الامر بالامر بشیء امر بذلک الشيء، فلذا از همین باب هم و از همین و از همین قاعده مشروعیت عبادات صبی را آقایان درست کردند. چون گفته «مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ» به ما امر کرده که بچه هایمان را به نماز امر کنیم، گفتند الامر بالامر بشیء امر بذلک الشيء، پس کأنّ خود خدای متعال دارد امر به آن نماز برای صبیان می کند پس مشروع است. اگر بچه ای نمازش را خواند بعد بالغ شد دیگر لازم نیست اعاده بکند، آن نماز مشروع بوده که خوانده. ... یعنی در همان وقت اول ظهر مثلاً نمازش را خواند ساعت سه بالغ شد دیگر لازم نیست نماز ظهر را تکرار بکند. حالا در این جا به این شکل هم می توان تقریب کرد که شارع به ما می تواند مروا بالمعروف و انه عن المنکر، در حقیقت تا این جا دارد چه کار می کند؟ خودش هم امر می کند به همان مأمور، چون الامر بالشیء امر بذلک الشيء، ... وقتی می داند تأثیر نمی کند شارع چطور این جا امر می کند.

حالا و لو ما یقین داشته باشیم که اثر می‌کند حالا ما گفتیم و اثر نکرد این‌جا کشف می‌شود برای ما که این‌جا اصلاً بر ما واجب نبود ما خیال می‌کردیم.

س: ...

ج: شما ضمیر را ضمیر فاعلی بگیرید یعنی منع آن کسی که از او سؤال شده است، مصدر به فاعلش اضافه شده است.

س: ...

ج: تکذیب عوام هم همان‌طور است، تکذیب هم به فاعلش اضافه شده است.

س: ...

ج: نه، می‌دانم فاعل تکذیب، مکذَّب چه کسی است؟ تکذیبه، یعنی تکذیب کردن این آدم که مکذَّب است مَنَعَه یعنی همین آدم.

... این به خدمت شما تقریب استدلال. و اما آیا این استدلال تمام هست یا تمام نیست مناقشاتی در این استدلال است. مناقشه‌ی اولی این است که این روایت مشتمل بر دو تا ارسال است این‌جوری که حاجی نوری نقل کردند عبارت را، «ثقة الاسلام فی الکافی عن بعض أصحابنا عن موسى بن جعفر عليهما السلام» ... ثقة الاسلام عن بعض أصحابنا، ... لابد معاصرش بوده آن بعض اصحاب، آن وقت بعض اصحاب معاصر کلینی که دارد از او نقل می‌کند او از موسی بن جعفر بخواهد نقل بکند حتماً چند تا واسطه می‌خواهد پس بنابراین بین این بعض اصحاب و موسی بن جعفر سلام الله علیه وسائلی حتماً وجود دارد که نام برده نشده علاوه بر این که خود بعض اصحاب هم نام برده نشده این هم ارسال است ارسال هم یا به این است که اصلاً نامی برده نشود یا به یک عنوان مثل رجل و بعض اصحاب و این‌ها گفته بشود که شناخته نمی‌شود. بنابراین در نقل مستدرک این مسئله وجود دارد که هم از ناحیه‌ی بعض اصحابنا شناخته نیست که این بعض اصحابنا چه کسی هست؟ هم بین بعض اصحابنا و موسی بن جعفر سلام الله علیهما حتماً ارسالی است و آن‌ها شناخته نشده، ولی تعجب است که این نقل در کتاب مستدرک به این شکل آمده است آن که در خود کافی شریف هست چون این روایت همان روایت مفصله‌ی هشام هست که در کافی در جلد اول نقل شده است آن‌جا این‌جوری هست ابو عبدالله الاشعری عن بعض أصحابنا رفعه عن هشام بن حکم قال قال لی ابوالحسن علیه السلام، چه جوری برداشته صاحب مستدرک این را این‌جوری نقل کرده، ... مرحوم ثقة الاسلام کلینی عن بعض أصحابنا فرموده آن از استادش نقل کرده که استادش چه کسی هست؟ ابو عبدالله الاشعری که ایشان حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری است که استاد ایشان هست و ثقة، این استاد نقل کرده عن بعض أصحابنا آن بعض اصحابنا رفعه، یعنی سند را بالا برده تا رسانده به هشام بن حکم، ... این‌جا باز ارسال است چون نام نبرده، هشام بن حکم عن موسی بن جعفر سلام الله علیهما، پس بنابراین این نقل جناب محدث نوری موافق با آن‌چه که در کافی شریف هست نیست. حالا اما مسئله حل نمی‌شود چون در کافی هم که مراجعه می‌کنیم در کافی ... باز عن بعض اصحابنا فرموده آن بعض اصحاب هم خودش رفعه، باز این ارسال وجود دارد. پس از رهگذر وجود ارسال علی ای حال چه در نقل خود کتاب کافی شریف و چه در نقل حاجی نوری ارسال وجود دارد و بعض اصحاب هم که برای ما روشن نیست این اشکال اول.

این اشکال ... به حسب مبانی‌ای که ما عرض کردیم قابل دفع است چون این روایت در کتاب شریف کافی هست مشمول شهادت کلینی به صدور می‌شود بنابراین از این جهت قابل حل است.

اشکال دوم این است که این قسمت در کتاب تحف العقول وجود ندارد این ظاهراً بخش پایانی این روایت طولیه است. آخرین فراز از این روایت طولیه هشتم در کافی، همین بخش است. این بخش در تحف العقول وجود ندارد پس بنابراین دوران امر بین زیاده و نقیصه می‌شود.

س: ...

ج: ... حالا این.... بله حالا این قسمتی که... حالا شاید هم نسخه‌ها فرق بکند این...

س: ...

ج: این نسخه‌ای که من داشتم از تحف العقول،

س: ...

ج: نه این نسخه‌ای که من دارم چاپ نجف است و آن‌جا نگاه کردم وجود نداشت.

س: ...

ج: نه، بله، حالا آخر نباشد حالا آن خیلی مهم نیست بله، ولی این تحفی که من داشتم نداشت.

حالا اگر این چنین باشد که این اشکال دوم این می‌شود که اگر نقل جناب محدث حرّانی در تحف العقول نداشته باشد و نقل کافی دارد این هم اشکال دوم، از این اشکال دوم هم اگر این چنین باشد حالا این‌جا که بود اگر این چنین باشد که کافی حرّانی ندارد قد یتخلّص از این شبهه به این که این‌جا دوران امر بین زیاده و نقیصه است و چون کافی اضبط هست بنابراین نقل کافی مقدم می‌شود این یک قاعده‌ای است که اگر دو ناقل حرفی را برای ما نقل کردند یکی با زیاده و یکی بدون آن زیاده، گفتند آن که اضبط است قولش مقدم است و چون کافی اضبط هست پس بنابراین قول او مقدم می‌شود.

س: ...

ج: نه نه، آن چون تحف بعد از... این‌ها سندهایشان نگفته که من از کافی نقل می‌کنم که.

این کلام کبراً و صغراً محل اشکال است که در دوران امر بین این ما اضبط مقدم باشد ما الدلیل علیه؟ بله اضبط ظنّ بیش‌تری می‌آورد اما آن هم فرض این است که ضابط است این اضبط است و آن ضابط است وقتی اضبط و ضابط نقل‌شان با هم فرق بکند در این‌جا اگر اطمینان یک وقتی حاصل بشود خیلی ... اما اگر اطمینان حاصل نشود ما چنین قاعده‌ی فقهی، شرعی، عقلایی نداریم که قول اضبط مقدم باشد و در مقام احتجاج، این اولاً، ثانیاً صغروباً هم محل اشکال است که این که می‌گویید کافی اضبط است مقصود شما چیست؟ یعنی محمد بن یعقوب کلینی اضبط است مؤلف کافی اضبط است از حرّانی؟ این برای ما ثابت نیست که حرّانی ضابط بوده و محمد بن یعقوب کلینی ضبط

باشد. بله نسبت به شیخ طوسی و کلینی بزرگانی مثل صاحب حدائق مثلاً این حرف را زدند، چرا؟ گفتند به خاطر این که موارد خطا و سهو در تهذیبین یعنی استیصار و تهذیب فراوان است، دیده شده است ولی در کافی این چنین نیست. این قد یقال این مطلب را، ولی این مطلب هم مطلب ثابتی نیست بلکه گفته‌ی بعضی است که آن‌ها این ادعا را دارند می‌کنند. بنابراین اضبطیت کلینی بر آن بزرگواران برای ما ثابت نیست بله اگر مراد این باشد که وصول کافی اضبط است به دست ما تا وصول مثلاً تحف العقول، چرا؟ برای خاطر این که کتاب کافی یک کتابی بوده که متعارف بوده در دست علما و قرائت و سماع در آن تداول داشته خیلی دقت می‌شده در آن، اما نسبت به کتاب تحف العقول این چنین امری وجود نداشته بنابراین آن با ضبط بیش‌تری، با دقت و اتقان بیش‌تری به دست ما رسیده اما کتاب حرّانی، نه چون کتابی نبوده که خیلی روایات فقهی در آن باشد و خیلی مورد مراجعه‌ی علما و فقها باشد و بیش‌تر مسائل اخلاقی است مثلاً در آن که مسائل اخلاقی، آن اتقان و تدقیقی که در روایات فروع می‌شود یا در اصول دین می‌شود در آن‌ها نمی‌شود از این جهت این اضبط می‌شود من حیث الوصول به ما، این بعید نیست این را می‌شود گفت که کافی و این کتب اربعه، این‌ها از بقیه‌ی کتاب‌ها در وصولش به دست ما اتقان بیش‌تری وجود دارد، صغریاً می‌شود این را قبول کرد به حسب آن چه که در واقع و خارج می‌بینیم اما باز آن قاعده، قاعده‌ی تمامی نیست مگر این که اشکال کبروی داریم، مگر این که بگویید ما اطمینان پیدا می‌کنیم. هذا اولاً و ثانیاً نکته‌ی دیگری که در این جا هست این که گفته می‌شود (ببخشید قبل از این که به آن بپردازم مطلب دیگر) راه دیگر: راه دیگر این است که این جا دوران امر بین زیاده و نقیصه است و در دوران امر بین زیاده و نقیصه، اصل عدم زیاده است اصل عدم زیاده یعنی چی؟ ابتداءً ممکن است به ذهن یک کسی بیاید اصل عدم زیاده یعنی این که اصل این است که آن زیاده نیستش، نه این معنای آن نیست، اصل عدم زیاده کردن آن کسی است که اضافه نقل می‌کند این زیاده، اصل این است که آن زیاده نکرده یعنی واقعیت داشته است آن از پیش خودش اضافه نکرده و این یک مسئله‌ی عقلایی است چرا؟ برای این که انسان معمولاً در نقل‌ها فراموش می‌کند مخصوصاً وقتی خیلی مطلب زیاد باشد طویل باشد یک جمله‌ای، یک کلامی یادش می‌رود بگوید اما یادش برود و از جیش اضافه کند این هم قد یتفق، اما خیلی نادر است. پس بنابراین وقتی کلینی دارد می‌فرماید این مطلب را هم امام سلام الله علیه فرموده ولی حرّانی نقل نفرموده این ممکن است که در اثر چه باشد؟ این کلینی، اصل عدم زیاده است ایشان فراموش کرده ایشان از قلمش افتاده. این هم یک مطلبی است که گفته می‌شود و خیلی‌ها هم طرفدار این هستند اما خود این قاعده‌ای که إذا دار الامر بین الزیادة و النقص، اصل عدم زیاده است این هم محل کلام و اشکال است و ما هم قبلاً طبعاً للامام قدس سره که ایشان هم در این قاعده اشکال دارند می‌گوییم این قاعده هم قاعده‌ی ثابتی نیست. بله مظنون انسان این است اما آیا در مقام احتجاج او را ثابت می‌دانند و بر او استدلال می‌کنند عقلاً؟ این مطلب ثابت نیست در دوران امر، هذا اولاً و ثانیاً این قانون را اگر ما بپذیریم این در جایی است که هر دو ناقل، هم ناقل اضافه و هم ناقل نقصان، هر دو در مقام این هستند که کل حرف را بخواهند نقل کنند، وقتی در مقام این بودند که کل حرف را بخواهند نقل کنند ... بله شما بگویید اصل عدم زیاده است اما اگر در جایی یکی آن را بخواهد تلخیص کند، این روایت به حدی روایت طولانی است که حالا یک کسی بخواهد تلخیص کند بخش‌هایی از آن را بگوید این جا دیگر دوران امر بین زیاده و نقیصه نیست.

ج: نه قول او مقدم است و آن چون تلخیص خواسته لعلّه بکند، همه را نخواستہ نقل بکند، ده‌ها مطلب امام فرموده در این‌جا، این حالا می‌خواهد قسمتی از آن را نقل بکند و این‌جا ما نمی‌دانیم که آیا حرّانی در مقام نقل تمام مطلب بوده یا تلخیص می‌خواسته بکند و نسبت بین نقل حرّانی و نقل کافی عموم و خصوص من وجه است، یک بخشی از آن را هر دو دارد یک بخش‌هایی در کافی هست در تحف نیست یک بخش‌هایی در تحف است در کافی نیست. من جمله از مواردی که الان این‌چنین است همان حدیثی که دیروز می‌خواندیم «يَا هَيْشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ اللَّيِّبَ مَنْ تَرَكَ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ» این در تحف العقول هست ولی من در کافی ندیدم نمی‌گویم الان نیست، من ندیدم در کافی، یک نگاهی که کردم بینم دیدم در کافی این نیست. این‌ها نسبت بین‌شان عموم و خصوص من وجه است پس بنابراین از اشکال هم حالا در مقام این هم خودش به خدمت شما عرض شود که یک مطلبی است که بالاخره در همه‌ی نقل‌ها وجود ندارد.

س: ...

ج: حالا این را شما حالا محاسبه بکنید ببینید چقدر ..

س: ...

ج: نه فقط یک خط نیست.

... این به خدمت شما عرض شود که راجع به این جهت. اما از نظر دلالت، آیا از نظر دلالت می‌توانیم به این روایت استدلال کنیم «و لَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ» ظاهر کلام این است که «و لَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ» یعنی درخواست یک امری نمی‌کند، یک چیزی را نمی‌کند که می‌داند آن را، مثلاً قرض می‌خواهد بگیرد می‌داند به این آقا رو بزند بگوید به من قرض بده نمی‌دهد این‌جا می‌فرماید عاقل، کسی که یخاف منعه، می‌داند اجابت نمی‌کند، از او چیزی را سؤال نمی‌کند، درخواست نمی‌کند یا این که یک کسی را به نصرت می‌طلبید برای این که در یک کاری کمکش کند ولی می‌داند به آن بگوید بیا آقا یک کمکی بکن، نمی‌کند ماشینش احتیاج دارد به این که هل بدهند یک آقایی دارد رد می‌شود می‌داند به این بگوید آقا بیا کمک کن این ماشین را هل بدهیم نمی‌آید، ... عاقل به این آدم نمی‌گوید، کسی که یخاف منعه نمی‌گوید پس آن که متبادر به ذهن است از این جمله‌ی شریفه، این است که درخواست یک کاری برای خود شخص، سؤال می‌خواهد بکند برای این که یک چیزی گیر خودش بیاید خود سائل، می‌داند آن منع می‌کند نمی‌دهد به سائل، اما در باب امر به معروف و نهی از منکر که نمی‌خواهد چیزی به سائل بدهد می‌گوید خودت این کار را برای خودت بکن تا جهنم نروی، آن برای آن است نه برای سؤال برای خودش، متبادر از این روایت این است که سائل یک چیزی را می‌خواهد از آن مسئول عنه دریافت بکند برای خودش، حالا که می‌داند آن منع می‌کند و نمی‌دهد به سائل، امام می‌فرماید این‌جا عاقل چنین کاری را نمی‌کند اما در باب امر به معروف و نهی از منکر که آمر و ناهی نمی‌خواهد آن شخص چیزی را به آمر و ناهی بدهد او می‌خواهد برای خودش یک کاری را انجام بدهد، این روایت آن‌جا را نمی‌گیرد به خصوص که آن منع او... باشد آن‌جا یک مصلحت است، فقط اعطاء نیست مصلحت در اتمام حجت بر آن هست می‌خواهد اتمام حجت بر او بشود. شارع می‌گوید بگو تا اتمام حجت بر او بشود که دیگران هم به تو گفتند نمی‌توانی بگویی یادم رفته بود، حواسم نبود شارع برای این که اتمام حجت بکند ممکن است به ما امر کرده که امر به معروف بکنید نهی از منکر بکنید پس بنابراین چه به تقریب اول و چه به تقریب ثانی که بگوییم امر به امر به شیء، امر بذلک الشیء است

این جا هم باز شارع که نمی‌خواهد چیزی را درخواست کند از عباد، ممکن است مصلحت این، این است که اتمام حجت بشود بر آن‌ها، مثل مواردی که به عصات امر می‌کند یا از عصات نهی می‌کند.

س: ...

ج: ولی چون هدف این نبوده که استفاده‌ی از آن شیء بکند، هدف اتمام حجت است پس آن منع آن‌جایی است آن ممنوع را به آن کار دارد می‌گوید ... اگر نمی‌دهد ... تقاضا نکن چون تو به آن ممنوع احتیاج داری می‌خواهی حالا که آن ممنوع را به تو نمی‌دهد چرا درخواست می‌کنی اما اگر درخواستت برای خاطر این نیست که او چیزی به شما بدهد آن ممنوع را به شما بدهد برای این است که اتمام حجت به او بکنی که خودم که گفتم به تو، به دیگران هم گفتم که به تو بگویند همه گفتند تو انجام ندادی ... این برای اتمام حجت باشد. پس بنابراین این روایت نمی‌تواند تقیید بکند آن اطلاقاتی که داریم.

... کلّ روایاتی که می‌شد استدلال کرد به آن روایات برای اشتراط امر به معروف و نهی از منکر به تأثیر، آن‌چه که در خاصه روایت شده و وقفنا علیه همین‌هایی بود که خواندیم، و نتیجه این شد که یک روایتی که تام السند و الدلالة باشد و بتواند این مطلب را اثبات بکند فعلاً واقف به آن نشدیم حالا در روایات عامه هم که این کتاب امر به معروف و نهی از منکر که فی الاحادیث المشتركة بین السنة و الشيعة، از عامه روایاتی نقل شده که دلالت بر این مسئله ممکن است بگوییم می‌کند. بعضی از این روایاتی که از عامه نقل شده است عین همین روایاتی است که در خاصه هم بود مثل این که «لا ينبغي للرجل أن يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر حتى يكون فيه خصال ثلاث: رفيق بما يأمر، رفيق بما ينهى، عالم بما ينهى، عدلٌ فيما ينهى» که این‌ها را داشتیم، در روایات خاصه بود اما بعض روایت هم در نقل آن‌ها هست که در نقل ما ممکن است نباشد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.